



(به مناسبت فرارسیدن اول ماه می، روز جهانی کارگر) گروه پروسه

من کارگرم!

(تقدیم به کارگران آگاه و مبارز ایران)

نام ام مرتضا حجازی است و بر پیکرم جای زخم‌های فراوانی از شکنجه‌ی رضاشاهی. از کودکی وارد چاپخانه شدم و با رنج و زحمت آشنا گردیدم. 10 ساله بودم که به عضویت اتحادیه‌ی کارگران چاپ درآمدم و مبارزه‌ی طبقاتی را از آن دوران آموختم. در سال 1306 به دست دژخیمان رضاشاهی دست گیر شدم و سیاه‌چال‌های سرد و تاریک را تجربه کردم اما تجربه‌ام زیاد طولانی نبود زیرا در زیر شکنجه‌های مجریان قانون جان سپردم.

نام ام محمد تنها (اسماعیلی) است. من کارگر چاپخانه‌ام و فعال کارگری. قربانی دیگری از سیاه‌چال‌ها و زندان‌های پهلوی اول. در سال 1309 در اصفهان دستگیر شدم و دو سال را در سلول‌های تاریک و نمناک زندان قصر تهران سپری کردم. فشارهای روحی و شکنجه مرا به جنون کشانید و در سال 1311 جان سپردم.

من یوسف افتخاری کارگر سوهان‌کار کارگاه‌های شرکت نفت جنوب هستم. در مکتب شوراها آموزش دیدم و در مبارزات طبقاتی کارگران ایرانی شرکت نفت حضور یافتم: همان روزهایی که بر سر در باشگاه امپریالیست‌های انگلیسی جمله‌ی "ورود سگ و ایرانی ممنوع" حک شده بود، از سازمان‌دهندگان اعتصاب کارگری 1308 در آبادان بودم و در همان سال توسط پلیس رضاشاهی دستگیر و به زندان قصر تهران سال از نعمت آزادی محروم ماندم تا استبداد و استثمار آزادانه 12 منتقل شدم. از آن روز دستگیری تا حرکت کند.

نام من رضا ابراهیم زاده است، کارگر لوکوموتیو-ران. از نوجوانی رنج و درد و مهنت را تجربه کردم و از این رو تنها راه را در مبارزه دیدم. به همین جرم در سال 1316 دستگیر و 4 سال را در پشت میله

هاي زندان به سر بردم. جرم‌آم توطئه عليه سلطنت بود. اتهامي که معني ديگرش عشق به طبقه کارگر است.

نام‌آم ابراهيم طاهري است، کارگر کفاش، فرزند رنج. من داغ زندان هر دو پهلوئي را بر سينه دارم. در نوجواني به اتهام سازمان دادن محفلي از کارگران کفاش به زندان رضاشاه افتادم و در ميان‌سالي و پيري بار دوم روزهاي . در مسير آموزش انديشه‌ي رهايي کارگران به سياه چال‌هاي آريامهري دچار گرديدم متمادي را در زير سايه‌ي حکم اعدام گذران عمر نمودم. هيچ نيندوختم و هر چه را به دست آوردم در راه آزادي کارگران نهادم. در آخرين زمستان سرد سلطنت پهلوئي از فقر و بيماري در کنار جعبه‌ي کارم در کنار خيابان جان سپردم

اسم من حُجت‌محمدپور است. کارگر پروژه‌هاي. بسيار کار کردم و به همان اندازه انديشيدم. به همين دليل ساليان بسياري را در مبارزه عليه نابرابري و استتمار گذرانيدم. شهرهاي خوزستان را زير پا نهادم و کار و مبارزه در تهران و مازندران را تجربه کردم. در سال 1364 به دست دژخيماں جمهوري اسلامي گرفتار شدم و در سال 1365 افتخار برپا داشتن اول ماه مه در زندان اوين تهران را داشتم. شکنجه و سلول انفرادي و گذر خوفناک زمان را در زندان تجربه کردم. مرا در خرداد 1366 اعدام کردند و با دو اعدامي ديگر در يك گور نهادند

نام من جمال چراغ‌ويسي است. کارگر اداره آب‌آم. اهل سنندج، شهر خون و مبارزه و رهايي. مانند خيل عظيمي از کارگران جهان، رنج را و درد را و استتمار را با تمامي وجود تجربه کردم. به جرم برپايي و سخنراني در مراسم اول ماه مه 1368 در شهر زادگاه‌آم به چنگ سياه‌رويان اداره اطلاعات افتادم و پس از تحمل 6 ماه رنج و شکنجه در زندان‌هاي رژيم سرمايه اعدام شدم

من محمود صالح‌آم. کارگر اخراجي خباز. درد و رنج و مبارزه و زندان تار و پود زندگي من هستند. سرمايه هميشه در پي خاموشي من و هم‌طبقه‌اي‌هايم بوده است. به جرم برپايي مراسم اول ماه مه 1383 در سقز به زندان افتادم. به همت خيل بيشماري از انسان‌ها رها شدم. مرا به دادگاه فرا خواندند اما از آن جا ربوده شدم و دوباره به زندان فرستادند. زندان بخشي از زندگي من است. از انفرادي و زير هشت تا بند عمومي از اتاق بازجويي تا اتاق ملاقات زندان هر کدام ثانيه ثانيه زندگي من‌اند. بخشي از کليه‌آم، سلامت جسم‌آم را در زندان از دست دادم و اکنون روزهاي بسياري است که با بيماري و درد دست و پنجه نرم مي‌کنم

اسم من افشين شمس قهفرخي است. کارگر پروژه‌هاي‌آم. در سال 1387 به جرم تلاش براي ايجاد تشکل کارگري از محل کارم ربوده شدم. زندان را تجربه کردم و 8 ماه را در کنار دزدان و قاتلان که از ديگر قربانيان نظام سرمايه‌اند سپري کردم. من براي تمام عمر بيماري تنفسي را از زندان به يادگار دارم مرا همه مي‌شناسند. من منصور اسانلو هستم. کارگر شرکت واحد تهران. بر تنم زخم‌هاي فراواني است. يکي بر زبانم، ديگري بر گوش‌هايم و آخري بر قلبيم. هر روز صبح که در زندان‌هاي سرمايه چشم مي‌گشايم انتظار حمله‌اي تازه از سوي مزدوران اين نظام را دارم. من عاشق انسانم و تلاش‌گر راه بهروزي طبقه‌ي کارگر. آن‌ها مرا رها نخواهند کرد

و من تازه‌ترين قرباني‌آم و البته نه آخرين که جديدترين هدف براي تيراندازي مزدوران اسلامي سرمايه. نام‌آم رضا شهابي است و کارگر اتوبوس‌راني تهران و فعال سندیکايي. درد را و رنج را هم در سطح جامعه تجربه کردم و هم در زندان

ما بسياريم. خيل عظيم کارگران زنداني که مبارزه‌مان بر سر بهروزي انسان است. سياه‌چال‌هاي قاچاري، زندان‌هاي رضاشاهي، شکنجه‌گاه‌هاي آريامهري و کشتارگاه‌هاي جمهوري اسلامي برايمن يك معنا دارد. زندگي تک‌تک ما از يك خط مي‌گذرد. خط سرخ و خونين. ما را به اتهامات بسياري به پشت ميله‌هاي زندان مي‌فرستند: دهری، اشتراکي، نقض کننده‌ي قانون امنيت سلطنت، خرابکار، ضد انقلاب، اقدام کننده عليه. اما همه‌ي ما يك اتهام داريم: ما کارگریم . . . امنيت کشور، محارب و

ساعات ملاقات زندان، زنگ تفریح کودکانمان است و آرامش زندگي روياي مادران و همسرانمان گسستن زنجيرهاي که بر پاهاي ما قرار دارد کار يك تن نيست. گسستن زنجير همتي مي‌خواهد جمعي،

دور از تفرقه و بدبینی، دور از جدایی و خودبینی
گسستن زنجیرهای ما خیزی بلند می‌خواهد. خیزی ایرانی و جهانی که خود گسستن از زنجیرهای تعصب
و باور فرقه‌ای را طلب می‌کند
کارگر زندانی، زندانی سیاسی است زیرا که هر مبارزه‌ی طبقاتی الزاما مبارزه‌ای سیاسی است. پس هر
که در راه رهایی و بهروزی و شادکامی کارگران گام بردارد در برابر مجموعه‌ی عظیمی از نهادهای
سرمایه می‌ایستد
کارفرما را به مبارزه می‌طلبد، در برابر پلیس قرار می‌گیرد. با دم و دستگاه‌های امنیتی پنجه در پنجه می
شود و در نبردی عظیم با دادگاه و زندان درگیر می‌شود. ما کارگران زندانی آخرین قربانیان سرمایه
نیستیم زیرا تا سرمایه زنده است میله‌های زندان نیز بر جای خود باقی خواهد ماند
(گروه پروسه)
